

به زندگی لبخند بزن! (۱)

بخند برای تمام گریستن‌هایت

جلد اول

المیرا نوری

www.ketab.ir

فهرست

داستان‌های کوتاه

۸	دیباچه
۱۳	عشق بدون قید و شرط
۱۴	انعکاس زندگی
۱۵	انسان
۱۷	حکایت بانک زمان
۱۸	راه زندگی
۱۹	پوشاک
۲۰	اقیانوس
۲۱	آیا نام من هم در دفتر هست؟
۲۲	حکمت
۲۳	انتخاب
۲۵	خط فاصله
۲۶	هنگامی برای...
۲۸	کتاب یک صفحه‌ای
۲۹	برادر
۳۰	ایمان

متن‌های متن

۳۳	سیاه کوچکم! بخوان؛
۳۶	در حاشیه زندگی نکنید.....
۳۷	تنهایی، تنها دارایی آدم‌ها
۳۹	گاهی.....
۴۱	مردان یا نامردان؟!؟.....
۴۴	لیلی مرده بود، لیلی زندگی کن.....
۴۶	پرندگانی که بالهایشان را فدا می‌کنند، و یا بهتر است فرشتگان زمینی خطابشان کنیم.....
۴۹	گفته‌های ناتمام
۵۰	یکی از همین روزها.....
۵۳	خودتان تصمیم بگیرید
۵۴	قطاری به نام زندگی
۵۷	شباهت کتاب به انسان
۵۹	به زندگی لبخند بزن حتی اگر.....
۶۹	برایت آرزو کردم.....
۷۱	ز... مثل زندگی:
۷۵	آن سوی تنهایی من
۷۶	روزگار می‌گذرد و سخت می‌گذرد.....
۷۸	آیا این‌ها همه کافی نیستند؟!؟!.....
۸۱	او رفت و رفت.....

«مرفی به من بزن، آیا کسی که مهربانی یک جسم زنده را به تو می‌بخشد جز درک فس زنده بودن از تو چیز دیگری می‌فواهد؟»
فروغ فرزند

فقط " او " می‌داند که چگونه واژگان از سر درد به قامت و شانه‌ی قلم آویخته و با قطره قطره جوهر اخلاص و چک چک نور چشم و لمظه لمظه درنوردیدن هزاران ساعت پررنج اما سرریز از عشق، فقط برای آگاهی شما و انتفاع راهی درست برای فداهای سبز و سرانجام، دست یازیدن ایامی به کام شما، به سینه‌ی سپید کاغذ مammel گزیدند.

فقط خودش می‌داند که برای نوشتن این کتاب و مجلّات دیگرش، سال‌ها، ماه‌ها، هفته‌ها، روزها، و حتی ساعات‌ها فکر کردم تا اندیشه و مرف‌های ناگفته را به گونه‌ای ثبت کنم و متی از بسیاری از ماضیه رفتن‌ها و دیدن‌ها... گذشتم، تا مرف‌هایی که از دل به زبان و دست می‌آیند بدون مشو نوشته شوند که مبدا روزی افسوس مرف‌های ناگفته را به دل بیاورم.

داستان سیمرغ عطار را به عنوان یکی از هیجان انگیز ترین و بهترین داستان‌هایی که به شکل تمثیلی، حقیقت بازگشت به فویشتن را، آشکارا بیان می‌کند همیشه دوست داشتم. هزاران مرغ... گرد هم می‌آیند تا سفری آغاز کنند با هدف یافتن سیمرغ به عنوان سلطان‌نشان، به قله‌ی قاف سفر می‌کنند که منزلگاهش در کوه قاف است. سفر آغاز می‌شود و در هر منزل و مرملة، تعدادی مرغ از طی مسیر باز می‌مانند و آنچه عیان می‌شود این حقیقت است که سیمرغی که برای یافتن، جلای وطن کرده بودند خودشان هستند و در واقع خودشان گنجی بودند که به دنبال آن می‌گشتند.

این دست‌نوشته را نه به شوق نام و ذوق نان! بلکه بی‌شک اگر عشق به تو و سرنوشت تو نبود هرگز واژگان لباس معنا به تن نمی‌کردند و در زیر هجوم سال‌ها تفکر و تمقیق، شانه‌های نازک قلم این همه رنج را به دوش نمی‌کشید.

مرف‌های ناگفته‌ای بودند که یک حادثه باعث شد به صورت کتبی ارائه داده شوند.
در فاطمه سپاس به پیشگاه عزیزانی که از سر اغماض رخصت بودن نامشان را به ما ندادند که اگر مضورشان
نبود، راه به جایی نمی‌بردم. همچنین با تشکر از اساتید عزیزم؛ مریم عسگری، حمید ممققی و علی علی‌بیگی و
با نهایت تشکر از مادر و پدر عزیز و دوست‌داشتنی‌ام و همچنین خواهر مهربانم و کلیه عزیزانی که نامشان
زمزمه نیمه‌شب مستان است تا نگویند که از یاد فراموش شده‌اند.
فوشمالم که شما این کتاب را برای مطالعه برگزیده‌اید، به امید اینکه غمی از غم‌هایتان بردارد نه دردی به
دردهایتان بگذارد.

با احترام و تشکر

المیرا نوری - پاییز ۹۰ - تهران
nouri.elmira@yahoo.com